

حدوث ماده جهان

و

اصول علمی و فلسفی

حدوث ماده جهان را و این که مسبوق به عدم بوده و بعداً پدید آمده است؛ از راه های علمی و فلسفی می توان ثابت کرد. و از زمان های دیرینه، این مسأله در کتب فلسفی و کلامی مطرح شده و براهینی بر آنها اقامه شده است. ولی باید توجه نمود حدوث ماده یکی از دلایل وجود صانع است و اگر فردی موفق به اثبات آن نشد، نمی توانند آن را دستاویزی برای نفی آن کند، زیرا نظام بدیع جهان، گواه بر دخالت عقلی بزرگ و دانشی گسترده در پیدایش این عالم است.

نظام بدیع آفرینش، نظام حیرت انگیز کماخ خلقت، نظامات شگفت انگیز جانداران و گیاهان در کره زمین و احياناً کرات دیگر، گواه بر آفریدگار دانا و توانایی است که این پدیده ها را از روی محاسبه و نقشه آفریده است، پدیده هایی

که هر کدام برای خود تاریخچه مخصوصی دارند و در زمان های دور و نزدیک به این شکل در آمده اند.

فطرت و وجدان، عقل و خرد، گواهی می دهند که یک میلیارد این نظام نمی تواند، معلول تصادف کور و اتم های بی شمار، و نتیجه ترکیب ذرات سرگردان در فضا باشد؛ بلکه این نظام هدفمند، معلول به کارگیری علم و قدرت گسترده ای است.

این اندیشه باطلی است که تصور کنیم اثبات صانع جهان، متوقف بر اثبات حدوث ماده است؛ که اگر کسی از طریق علم و فلسفه، موفق به اثبات حدوث آن نگردد، هرگز موفق به اثبات وجود آفریدگار جهان نخواهد شد.

حدوث ماده و اصول فلسفی

حدوث ماده از مدت‌ها پیش مورد توجه دانشمندان بزرگ الهی بوده و هر گروهی از فلاسفه به گونه‌ای آن را ثابت کرده‌اند. هر چند نویسندگان، نخواستند و یا نتوانسته است که به آن مدارک علمی مراجعه کنند و بر دلایل حدوث ماده واقف گردند.

صدرالمتألهین پایه‌گذار «حکمت متعالیه» که در سال ۹۷۹ قمری دیده به جهان گشود و در سال ۱۰۵۰ درگذشته است، با طرح مسأله «حرکت جوهری»، حدوث صورت و ماده جهان را به روشنی ثابت کرده است. وی با دلایل استواری که این صفحات گنجایش نقل و شرح آن‌ها را ندارد، ثابت کرده است که تغییر و حدوث تنها در صفات ماده و عوارض ظاهری آن نیست، بلکه تغییر و دگرگونی به ذات جهان راه یافته و جهان با تمام پدیده‌های خود بسان رود عظیمی است که از نقطه‌ای شروع گردیده و به ظاهر به دره نیستی می‌ریزد، و هیچ پدیده‌ای در یک وضع ثابت و به حالت پایدار نیست. اساس حرکت در جوهر این است که ذات ماده و جوهر اشیا، پیوسته در تغییر و دگرگونی است و جهان طبیعت، حقیقتی سیال و جوهری متبدل و متغیر دارد و جهان بسان عکسی که بر آب روان است و انسان ناآگاه تصور می‌کند که آن عکس پایدار و ثابت است در صورتی که هر آبی، عکس در آن نقش می‌بندد و از بین می‌رود و دیگری جایگزین آن می‌گردد.

ماه و خورشید، اختر و ستاره، پدیده‌های جوئی و زمینی، تمام اتم‌ها و مولکول‌ها که در نظر افراد بی‌اطلاع، ثابت و پایدار به نظر می‌رسند، پیوسته در تغییر و تبدل بوده و خورشید و ماه با وجود سیال و بی‌قرار خود، نورافشانی می‌کنند.

بر اساس حرکت در جوهر، هیچ ماده‌ای در یک آن ثابت و قراری ندارد و هر پدیده‌ای در هر آبی از وجود و هستی خاصی برخوردار است که آن هستی، در آن قبل، نبوده و در آن بعد نیز نخواهد بود. ماده‌ای که چنین خاصیت و ویژگی دارد، نمی‌تواند قدیم و غیرحادث باشد زیرا نتیجه اعتقاد به وجود حرکت و تغییر در جوهر اشیا، این

است که تمام جهان با تمام مواد و صور خود، در هر لحظه‌ای از یک هستی نو، برخوردار بوده و جهان ماده با تمام صورت‌های جوهری خود، بسان حرکت و زمان، در حال تجدد و نو شدن است و در هر لحظه‌ای هستی‌ای تازه و وجودی نو دارد.

همان‌طور که زمان و حرکت قابل دوام و ثبات نیست، بلکه موجود سیالی است که قرار و آرامش آن موجب عدم آن است، همچنین ماده جهان از یک هستی بی‌قرار برخوردار بوده و پیوسته ذاتاً نو و تازه می‌شود. با پیوستن مواد و صورت‌های جدید، به مواد و صورت‌های قبلی، جهان ماده به صورت یک جهان ثابت جلوه می‌کند در حالی که آنچه را امروز می‌بینیم غیر آن است که دیروز لمس می‌کردیم و چنین جهانی که پیوستگی وجود آن، بسان حرکت و زمان است و بقای آن در حال سیلان و بی‌قراری است، در هر لحظه‌ای حادث بوده و اجسام و مواد و صور در هر آنی، مسبوق به عدم آن، در آن قبلی خواهد بود.

این است فشرده نظریه صدرالمতألّهین که برای اختصار از ذکر براهین علمی آن که شاید برای برخی سنگین باشد، خودداری کردیم.

این فیلسوف بزرگ با اثبات حرکت جوهری، نتایج درخشانی در فلسفه اسلامی گرفته است. یکی از آن‌ها، اثبات بُعد چهارمی برای اجسام است به نام «زمان» و با ثبوت تبدل ذاتی ماده، پرونده سه‌بعدی اجسام، درهم پیچیده شد و از آن به بعد دانشمندان، جهان ماده را با ابعاد چهارگانه‌ای (درازا، پهنا، ژرفا و زمان) مورد بررسی قرار می‌دهند. هر چند اینشتین دانشمند ریاضی‌دان با طرح نظریه نسبیت در فیزیک عالی، گامی به سوی این هدف برداشت و ثابت کرد در جهان ماده، در دل موجودات بُعد چهارمی به نام زمان وجود دارد، ولی مرحوم صدرالمতألّهین در طرح و اثبات آن از طریق براهین فلسفی، پیشگام می‌باشد.

درباره حرکت در جوهر، علاوه بر آنچه که مرحوم صدرالمতألّهین در کتاب ارزشمند خود - اسفار - تحریر نموده است، از طرف علاقه‌مندان فلسفه اسلامی، رساله‌هایی نگارش یافته و استوارترین رساله‌ای که نگارنده دیده است، رساله استاد

بزرگوار حضرت علامه طباطبایی به نام «قوه و فعل» می‌باشد. وی در این رساله هفتاد مسأله مربوط به بحث قوه و فعل را مطرح کرده و افکار بلند و ارزنده‌ای را که در هیچ رساله‌ای دیده نمی‌شود، عرضه داشته است.

حدوث ماده و اصول علمی

امروز دانشمندان فیزیکدان، حدوث ماده را از طریق دیگر ثابت نموده و در پرتو قانون دوم (ترمودینامیک)، حدوث ماده از مسلمات علوم شده است؛ زیرا همگی می‌دانیم:

تمام اتم‌های جهان، تدریجاً در حال تجزیه و شکسته شدن است و به این ترتیب، عمر جهان، مقدار ثابتی خواهد بود که با فرا رسیدن آن، تمام اتم‌ها تجزیه و شکسته خواهند شد و اگر بر این جهان، زمان بی‌نهایت

فطرت و وجدان، عقل و خرد، گواهی می‌دهند که یک میلیاردم این نظام نمی‌تواند، معلول تصادف کور و اتم‌های بی‌شمار، و نتیجه ترکیب ذرات سرگردان در فضا باشد؛ بلکه این نظام هدفمند، معلول به کارگیری علم و قدرت گسترده‌ای است.

گذشته باشد، باید پایان جهان و تجزیه اتم‌های آنها، صورت گرفته، و امروز چیزی به نام ماده وجود نداشته باشد. فی‌المثل اگر می‌بینیم، چراغ نفت‌سوزی در حال سوختن است، حتماً می‌دانیم که از ازل در یک زمان بی‌نهایت روشن بوده است زیرا اگر آن را از ازل روشن کرده بودند،

با فرض این‌که مقدار نفت آن محدود است و بی‌پایان نیست، باید از مدت‌ها قبل خاموش شده باشد.

همچنین است اتم‌های جهان، زیرا طبق اصل انتروپی، این جهان پیوسته رو به پیری و فرسودگی می‌رود و اتم‌های آن دائماً در حال فرسایشند و روزی فرا خواهد رسید که همه انرژی‌های آن به صورت غیرفعال و بی‌مصرف درخواهند آمد. زیرا انرژی همانند نیروی حاصل از حرکت آب از نقطه مرتفعی به نقطه پایین‌تر است، اگر آب موجود در مخزن به مقدار معینی باشد، سرانجام روزی فرا خواهد رسید که در میان آب‌ها تساوی سطوح برقرار گردد و انرژی حاصل از ریزش آب، منتفی و خاموش شود. بنابراین اگر جهان ازلی بود، می‌بایست از مدت‌ها قبل تمام انرژی‌های آن پایان یافته باشد و دنیا را سکوت مطلق و تاریکی موحش و یکنواختی، و در حقیقت یک نوع عدم و نیستی فراگرفته باشد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می‌شود که این جهان آغازی دارد و تاریخی، و هرگز نمی‌تواند ازلی بوده باشد. روشن‌تر بگوییم: دانشمندان امروز نیز به کمک علم، حدوث جهان ماده را به اثبات رسانده‌اند؛ زیرا علم به ما می‌گوید: مواد این جهان از یک سو، و انرژی‌های آن از سوی دیگر در حال پوسیدگی است. و به عبارت روشن‌تر: هر قدر از عمر جهان می‌گذرد اتم‌های بیشتری تجزیه می‌شوند مثلاً همین کره خورشید، در هر شبانه‌روز - به طوری که می‌دانیم - در حدود سیصد هزار میلیون تن از وزن خود را از دست می‌دهد؛ یعنی معادل این مقدار از مواد تشکیل دهنده خورشید از طریق «تجزیه اتمی» تبدیل به انرژی نورانی و حرارتی می‌شود.

بدیهی است ادامه این وضع سرانجام به نابودی کامل خورشید و تبدیل همه مواد آن به انرژی منتهی خواهد شد....

البته تبدیل دائمی ماده به انرژی، منحصر به خورشید نیست، بلکه همه مواد تشکیل دهنده این جهان، همین حالت را دارند؛ یعنی تدریجاً تجزیه و متلاشی شده و مبدل به انرژی می‌شوند. و این خود بهترین دلیل بر حدوث این مواد است؛ فی‌المثل اگر خورشید، یا مواد تشکیل دهنده آن و یا هر کره آسمانی دیگر، ازلی بودند؛ یعنی زمان بی‌نهایتی بر آنها گذشته بود، می‌بایست تمام ذرات خود را تاکنون از دست داده باشند و

این که می‌بینیم آنها هم اکنون موجودند، گواه روشنی است که آنها تاریخچه‌ای دارند و زمانی دور یا نزدیک، پیش از ما حادث شده‌اند. این از یک سو، از سوی دیگر انرژی‌های جهان نیز در حال فرسودگی و کهنوت می‌باشند؛ یعنی تدریجاً به شکل یک انرژی غیرفعال که شاید نتوان نام انرژی بر آن گذاشت، درمی‌آیند و با یک مثال ساده می‌توان این مطلب علمی را روشن ساخت.

فرض کنید یک ظرف بزرگ آب داغ در وسط اتاقی قرار دهیم، تفاوت درجه حرارت ظرف آب با محیط اطرافش سبب می‌شود که این ظرف به صورت یک منبع انرژی فعال درآید، مثلاً هوای اطراف خود را داغ کرده و به بالا بفرستد و به دنبال آن هوای سرد جای آن را بگیرد و یک جریان منظم هوا در اطراف و بالای آن برقرار گردد؛ ولی هنگامی که این منبع انرژی، حرارت خود را به اطراف پاشید و لحظه‌ای فرارسید که حرارت همه یکنواخت شد، در آن هنگام سکون و سکوت جای آن فعالیت را خواهد گرفت و مطلقاً حرکتی در اطراف آن مشاهده نخواهد شد و به اصطلاح به صورت یک انرژی مرده درخواهد آمد.

خورشید ما و همه کرات آسمانی و منابع انرژی دیگر نیز همین حال را دارند و با گذشت زمان، یکنواختی مرگباری جای فعالیت کنونی آنها را خواهد گرفت و آن روزی است که این انرژی‌ها به پایان برسند (مگر این که عامل دیگری مافوق جهان ماده در آن، موج و حرکت جدیدی به وجود آورد و رستاخیزی از نو صورت گیرد).

از این بیان چنین نتیجه می‌گیریم که انرژی‌های کنونی نیز همگی حادثند و تاریخچه‌ای دارند؛ زیرا اگر ازلی بودند، می‌بایست آن حالت یک‌نواختی تاکنون حاصل شده باشد.

به عبارت دیگر: علم می‌گوید این جهان پایانی دارد زیرا همان اصل آنتروپی و فرسایش و تجزیه اتم‌ها بهترین دلیل برای پایان جهان است؛ ولی می‌دانیم چیزی که پایان دارد، حتماً آغازی داشته است. چرا که اگر چیزی ازلی باشد، باید هستی آن از درون ذات آن بجوشد. و به عبارت روشن‌تر: هستی آن، خاصیت ذاتی آن باشد و چیزی که هستی

آن از درون آن می‌جوشد و وجود و هستی از خواص ذاتی آن به شمار می‌رود، ممکن نیست پایانی داشته باشد. از این جهت دانشمندان می‌گویند چیزی که پایان دارد، حتماً باید آغاز هم داشته باشد و چیزی که پایان و فنا ندارد، باید ابتدا و آغاز هم نداشته باشد و به عبارت دیگر: هر موجود ازلی حتماً ابدی است همان‌طور که هر موجود فناپذیری حتماً حادث بوده است.

آیا جهان از عدم برخاسته است؟

بررسی‌های پیش‌ثابت نمود که جهان ماده حادث و مسبوق به عدم بوده است. در این جا ممکن است برای برخی از خوانندگان گرامی سوالی به شرح زیر مطرح شود:

بنابر حدوث ماده، جهان از عدم برخاسته است در صورتی که هرگز چیزی از عدم به وجود نمی‌آید و این اصلی است که علم آن را ثابت کرده است.

پاسخ

این‌که می‌گویند علم ثابت کرده است که چیزی از عدم به وجود نمی‌آید مربوط به شرایط کنونی است یعنی در این شرایطی که امروز زندگی می‌کنیم، هیچ‌گاه دیده نشده است که چیزی از عدم به وجود بیاید؛ ولی آیا این اصل از قدیم‌ترین ایام، یک اصل اساسی در عالم هستی بوده؟ هرگز دلیلی بر آن نیست.

مثلاً علم می‌گوید: در شرایط کنونی هیچ موجود زنده‌ای در جهان طبیعت از موجود بی‌جان به وجود نمی‌آید، حتی جانداران؛ اعم از گیاه و حیوان همگی از موجود جاندار متولد شده و به وجود می‌آیند. در حالی که می‌دانیم همیشه چنین نبوده است زیرا هنگامی که کره زمین از خورشید جدا شده، یک پارچه آتش بود و هیچ موجود زنده‌ای در آن نبود که دیگر موجودات جاندار از آن پدید آیند.

اگر گفته شود که حیات از کرات دیگر به این کره منتقل شده است، همین سخن را

درباره کرات دیگر نیز تکرار می‌کنیم که آنها نیز بسان کره زمین یا پارچه آتش بودند، چگونه موجود زنده‌ای در آن پدید آمد؟.

بنابراین روشن می‌شود که در شرایط خاصی، موجودات بی‌جان به صورت موجودات جاندار درآمده و تغییر شکل داده‌اند؛ هرچند این کار امروز، در این شرایط عملی نیست. بنابراین اگر ما پیدایش وجود را از عدم نمی‌یابیم، دلیل بر عدم امکان آن نیست به خصوص این‌که کوچک‌ترین دلیل عقلی بر امتناع آن وجود ندارد.

البته این‌که می‌گوییم: دلیل بر امتناع پیدایش وجود از عدم نداریم و وجود می‌تواند از عدم پیدا شود نه به آن معنی است که وجود، خود به خود از عدم بجوشد و نیستی، مایه و مقدمه هستی شود و بدون هیچ سببی، عدم برای خود لباس هستی بپوشد زیرا پیدایش وجود از عدم به این معنی، ملازم با انکار قانون علیت و معلولیت است و نتیجه این می‌شود که یک شیء بدون این‌که علتی داشته باشد خودبه‌خو منقلب به هستی گردد و خلأئی را با هستی خویش پرکند، بلکه مقصود ما از «پیدایش وجود از عدم» این است که اگر چیزی سابقه آن عدم و نیستی باشد، بعداً در سایه علتی نیرومند می‌تواند نیستی را رها کند و لباس هستی بپوشد و چنین سابقه‌ای مانع از آن نمی‌شود که در پرتو علتی موجود گردد.

به عبارت علمی: این‌که می‌گویند وجود از عدم بر نمی‌آید، مقصود چیست؟ آیا مقصود این است که شیء بدون علت فاعلی که بخشنده وجود است، جامه وجود نمی‌پوشد، به‌طور مسلم این سخنی است صحیح و پابرجا و منطقی الهی نیز بر این اصل استوار است و او می‌گوید تمام پدیده‌ها در پرتو علتی به وجود آمده است و اگر مقصود این است که بدون علت «مادی» جامه وجود نمی‌پوشد این اصل، کلیت ندارد. این ما هستیم که بدون علت مادی (مانند چوب برای صندلی) نمی‌توانیم چیزی را بسازیم و درباره خداوند توانا، صادق نیست.